



### مقدمه

امروزه آیین دادرسی بیش از پیش حائز اهمیت گردیده است. بهترین و عادلانه‌ترین راه حل در یک دعوی از مسیر یک دادرسی مناسب و منصفانه با لحاظ تضمینات لازم برای طرفین دعوی، در دادگاهی مستقل و بی‌طرف حاصل می‌گردد. اعتبار دستگاه قضایی و دادگستری و اعتماد طرفین دعوی و عموم نسبت به آن نیز بستگی مستقیم به وجود یک دادرسی منصفانه برای حل و فصل دعاوی خواهد داشت.

آیین دادرسی که به طور سنتی دارای تقسیم‌بندی‌های مدنی و کیفری<sup>۳</sup> بوده است، در دهه‌های اخیر با برخی تحولات بنیادین، حرکت به سمت ایجاد اصول و قواعد واحد و کلی آیین دادرسی را در کلیه دعاوی اعم از مدنی، کیفری و اداری

1 - Le droit à un procès équitable.

۲ - دانشجوی دوره دکتری حقوق عمومی دانشگاه نانت فرانسه.

۳ - اگر چه مقررات دادرسی اداری، در ابتدا مقتبس از آیین دادرسی مدنی بوده است، اما با عنایت به ویژگی خاص دعاوی اداری، آیین رسیدگی در محاکم اداری و مقامات اداری دارای صلاحیت‌های شبه قضایی، در کشورهای دارای سیستم حقوق نوشته، به تدریج به سمت یک استقلال نسبی حرکت نموده است. اما همین استقلال نسبی که در اکثر موارد منجر به عدم توجه کافی به حقوق شهروند در مقابل اداره گردیده، امروزه بر اساس "حق برخورداری از دادرسی منصفانه" محل انتقاد فراوان شده است. البته در کشورهای دارای سیستم حقوقی انگلوساکسون نوعاً به دلیل عدم شناسایی حقوق اداری به عنوان یک رشته مستقل و همیشگی عدم وجود تشکیلات قضایی اداری مستقل، بحث آیین دادرسی اداری در طبقه‌بندی‌های حقوقی کمتر محل توجه بوده است.

آغاز نموده است. این تحول را می‌توان تحت تأثیر تحولات کلی در حقوق داخلی کشورها و حقوق بین‌الملل با زمینه‌های حقوق بشر دانست. در واقع آیین دادرسی با رعایت برخی تضمینات می‌تواند ابزاری مؤثر در جهت حمایت قضایی از حقوق و آزادیهای افراد به شمار رود.

از نظر پروفیسور گیشار<sup>۴</sup> صاحب‌نظر فرانسوی در آیین دادرسی، در عصر حاضر حقوق مربوط به آیین دادرسی دارای سه گونه دگرذیسی بوده است. اول آنکه، تحت نفوذ اسناد بین‌المللی، حقوق مربوط به آیین دادرسی شدیداً متأثر از حقوق بنیادین بوده است، تا حدی که می‌توان از «حقوق بنیادین آیین دادرسی» سخن به میان آورد. از سوی دیگر، برای انواع آیین دادرسی در حوزه‌های مختلف و با توجه به سیستمهای مختلف حقوقی کشورها، مدل مشترک و جهانی رسیدگی با عنوان «دادرسی منصفانه» تعریف شده است. از سوی دیگر، آیین دادرسی با توجه به نوع دعوی به طور مستمر در حال تغییر بسمت تکنیکی‌تر شدن است.<sup>۵</sup>

«حق برخورداری از دادرسی منصفانه»، دربردارنده مجموعه‌ای از اصول و قواعد است که جهت رعایت حقوق طرفین در رسیدگی به دعوی آنان پیش‌بینی گردیده است. این تضمینات که در اسناد بین‌المللی حقوق بشر، چون اعلامیه جهانی حقوق بشر (مواد ۸-۱۱)، میثاق مربوط به حقوق مدنی و سیاسی (ماده ۱۴)، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (ماده ۶)، کنوانسیون امریکایی حقوق بشر (مواد ۸ و ۹)، به عنوان یکی از حقوق شناخته شده بشر مورد اشاره قرار گرفته، محور و مبنا متحدالشکل نمودن آیین دادرسی در حوزه‌های مختلف قرار گرفته است.

مطابق اصول مزبور، هر کسی حق دارد دعوایش به وسیله دادگاهی مستقل و بی‌طرف، به طور منصفانه و ظرف مهلتی منطقی و با امکان برابر با طرف مقابل در دفاع از خود به طور علنی مورد رسیدگی قرار گیرد. بر این اساس، از ابتدا ورود در رسیدگی تا اجرا حکم، رعایت برخی تضمینات برای طرفین دعوی، اعم از

4 - Guinchard Serge.

5 - V. Droit processuel, Dalloz, 2è éd, 2003. p. 6.

اینکه دعوی موردنظر، مدنی، کیفری و یا اداری محسوب گردد، و فارغ از اینکه مرجع رسیدگی‌کننده از نظر سازمانی "دادگاه" (در مفهوم کلاسیک) تلقی گردد یا خیر، ضروری است.

درواقع "حق برخورداری از دادرسی منصفانه" آیین دادرسی را واجد دو بعد جدید نموده است: اول آنکه با شناسایی و احصا مجموعه‌ای از قواعد مشخص در ذیل این عنوان، وصف انتزاعی «منصفانه» بودن دادرسی که مستتر در برخی قواعد شکلی و آیینی پراکنده بوده است، دارای چارچوب، ماهیت و محتوای مستقل و عینی گردیده است؛ دوم اینکه رعایت این حق در کلیه دعاوی اعم از کیفری، مدنی، اداری مورد توجه جدی قرار گرفته است. حتی در مواردی که برخی تصمیمات مقامات عمومی و اداری علیه شهروندان، که اطلاق دادگاه یا مرجع قضایی به آنها (با توجه به تقسیمات و طبقه‌بندی‌های کلاسیک در خصوص عمل قضایی و عمل غیرقضایی و همچنین مقامات قضایی و مقامات عمومی و اداری غیرقضایی) دشوار به نظر می‌رسد، رعایت دادرسی منصفانه مورد تأکید قرار گرفته است. درواقع حق بر دادرسی منصفانه یکی از عناصر بنیادین حکومت قانون است.

اگرچه توجه به رعایت عدالت و انصاف در رسیدگی دعاوی امر جدیدی نبوده و به خصوص در حوزه دعاوی کیفری تحت عنوان قواعد شکلی و آیینی، دارای پیشینه بسیار کهن است؛ اما هرگز به عنوان حقی مشخص و مجزا مطرح نبوده و یا به طور کامل مورد حمایت قرار نگرفته است. به عبارت دیگر شاهد ایجاد مدلی

۶- در قانون حمورابی در خصوص حقوق مدنی مجازات برکناری و پرداخت جریمه سنگین دوازده برابر ارزش دعوی برای قاضی که رشوه دریافت نموده و رعایت بیطرفی را ننموده، پیش‌بینی گردیده بود. مواردی از قبیل شخصی نمودن مجازات‌ها، داشتن حق دفاع از سوی متهم و اهمیت بنیادین به امر شهادت در دعاوی نیز در جهت رعایت انصاف در دعوی از دیرباز مورد توجه بوده است. به عنوان مثال در کتب مقدس نیز در باب قصاص و مجازات مرگ، شهادت بیش از یک نفر ضروری دانسته شده است.

Gaudemet J., *les institutions de l'Antiquité, Précis, Montchrétien,*

2è éd 1982. pp. 23-35.

در منشور ۱۲۱۵ بریتانیا و همینطور در اعلامیه ۱۷۸۹ حقوق بشر فرانسه نیز به تضمینات حداقلی در جهت رعایت حقوق متهم در دادرسی کیفری اشاره شده بود.

عمومی از آیین داری در کلیه دعاوی هستیم که در حال جهانی شدن می‌باشند. شناسایی حقوقی چون حق حیات، حق آزادی اندیشه و بیان، حق داشتن امنیت و ... بدون حمایت قضایی نمی‌تواند متضمن رعایت آنها باشد؛ و حمایت قضایی مؤثر بدون وجود آیین دادرسی منصفانه نمی‌تواند قاضی و رأی صادره را در این راستا به سر منزل مقصود رهنمون سازد. بر همین اساس حق برخورداری از یک رسیدگی منصفانه در جریان صدور تصمیمی قضایی یا اداری علیه فرد و همچنین حق اعتراض مؤخر بر تصمیم از سوی دیگر، خود اهرم و ابزاری است که شخص به انکاء و از طریق آن می‌تواند احقاق حقوق خود را مطالبه نماید. به دیگر سخن، این حق تضمینی است که در صورت نقض هر یک از حقوق شناخته شده، فرد می‌تواند با توسل به اقامه دعوی و از طریق یک دادرسی منصفانه به آن اعتراض نموده و یا در صورت متهم شدن به نقض حقوق دیگری و یا جامعه، انتظار رسیدگی عادلانه از سوی مقام صالح را در طی مراحل قانونی رسیدگی داشته باشد.

با عنایت به اینکه از میان اسناد بین‌المللی تعهدآور، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر دارای جایگاه ویژه‌ای بوده است، و همچنین با توجه به برخی ویژگی‌های بسیار مهم آن مانند: وجود ارگان قضایی کنترل رعایت مقررات کنوانسیون به وسیله کشورهای عضو<sup>۷</sup>، امکان اعتراض و شکایت مستقیم افراد نزد دیوان اروپایی، مکانیسم اجراء مؤثر تصمیمات دیوان و وجود رویه قضایی بسیار غنی آن در تبیین حدود و ثغور تضمینات یاد شده و همچنین قلمرو دعاوی مشمول

۷ - مکانیسم کنترل قضایی بی‌نظیر کنوانسیون اروپایی در اجراء مفاد کنوانسیون سبب آن شده است که پرداخت غرامت ناشی از حل و فصل دوستانه دعوی و یا محکومیت‌های متوالی (در صورت عدم حصول توافق) دول عضو به وسیله کمیسیون (سابق) و دیوان اروپایی به تغییر رویه محاکم داخلی در امر رسیدگی و به طور بنیادی‌تر به تغییر و اصلاح بسیاری از مقررات مربوط به آیین دادرسی در حوزه های مختلف حقوقی در کشورهای عضو منجر گردد. در این خصوص نک به :

آن، ترجیح داده شد مباحث مورد نظر در اینجا بر اساس کنوانسیون و آراء دیوان اروپایی حقوق بشر مورد اشاره قرار گیرد.

در این بحث، ضمن بررسی کلیات مربوط به دادرسی منصفانه (بخش ۱) به قلمرو اعمال این اصل (بخش ۲) و همینطور به تضمیناتی که محتوای آنرا تشکیل می‌دهند (بخش ۳) به طور مختصر اشاره می‌گردد. بدیهی است آنچه در پی خواهد آمد مقدمه‌ای اجمالی در خصوص موضوع است، و طبیعتاً در اینجا مجال پرداختن به تمام ابعاد آن با ذکر جزئیات وجود نخواهد داشت.

## ۱- کلیات<sup>۸</sup>

ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر تحت عنوان "حق برخورداری از دادرسی منصفانه" مجموعه‌ای از تضمینات مربوط به آیین دادرسی را که برای طرفین دعوی در نظر گرفته شده، مورد اشاره قرار داده است. مجموعه‌ای که قلمرو اعمال آن به تدریج و با رویه قضایی دیوان اروپایی از دو بعد میزان تضمینات پیش‌بینی شده در ماده مزبور و هم از حیث دعاوی مشمول آن دارای گسترش قابل توجهی گردیده است.<sup>۹</sup>

۸ - جهت اطلاع بیشتر و دقیقتر در خصوص، حقوق اروپایی حقوق بشر، کنوانسیون و دیوان اروپایی و رویه قضایی آن نک به:

Renucci J-F., *Droit européen des droits de l'homme*, LGDJ, 2è éd, 2002; *La convention européenne des droits de l'homme, commentaire article par article* (ouvrage collectif) Economica, 2è éd, 1999; *Code de la Convention européenne des droits de l'homme*, Litec, 2004; Berger V., *Jurisprudence de la Cour européenne des droits de l'homme*, 2003 ; et Guichard S., *Droit processuel*, Dalloz, 2è éd, 2003, et...

همین طور نک به سایت اینترنتی دیوان (www.echr.coe.in)

۹ - بیش از نیمی از آرای دیوان اروپایی حقوق بشر به شکایات مربوط به ماده ۶ و نقض شرایط و تضمینات مربوط به دادرسی منصفانه است. این موضوع و به طور کلی افزایش روزافزون دعاوی افراد علیه کشورهای عضو کنوانسیون و عدم امکان رسیدگی به کلیه آنها در زمان مناسب، منجر به لزوم اصلاح سیستم پذیرش دادخواستها در دیوان گردید. براساس ماده ۱۲ پروتکل الحاقی شماره ۱۴ مصوب ۱۳ مه ۲۰۰۴ و در اصلاح پاراگراف ۳ ماده ۳۵ -

مطابق پاراگراف اول ماده ۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (مصوب ۱۹۵۰ در رم):

«هر کس حق دارد تا دعوایش به طور منصفانه، علنی، و در یک مهلت منطقی به وسیله یک دادگاه قانونی مستقل و بی طرف که در مورد دعاوی نسبت به حقوق و تعهدات دارای خصوصیت مدنی وی، و یا به صحت هرگونه اتهام علیه او در حوزه کیفری رسیدگی خواهد کرد، مورد استماع قرار گیرد. رأی باید علنی صادر گردد، اما دسترسی مطبوعات و مردم به جلسه دادگاه می تواند به طور کلی یا جزئی در موارد ذیل ممنوع گردد: در جهت رعایت اخلاق، نظم عمومی یا دفاع ملی در جامعه دموکراتیک، یا هنگامی که منافع صغار و یا حمایت از زندگی خصوصی طرفین دعوی اقتضاء نماید، یا در موردی که دادگاه تحت شرایط خاص مطلقاً ضروری تشخیص دهد که علنی نمودن دعوی، از نظر ماهیتی به منافع [مورد انتظار و مرتب بر] دادگستری آسیب می رساند.

همچنین در پاراگراف های ۲ و ۳ این ماده، موارد ذیل الاشعار در خصوص متهم به عنوان تضمینات لازم در جریان دادرسی کیفری مورد تأکید قرار گرفته است:

«هر متهم به ارتکاب یک بزه، تا هنگامی که مجرمیتش به طور قانونی احراز نگردیده باشد، بی گناه فرض می گردد»  
«هر متهمی حق دارد به ویژه به:

- مطلع گردیدن از ماهیت و سبب اتهام مطرح شده علیه خود با زبان قابل فهم وی و در کوتاهترین زمان.
- در اختیار داشتن زمان و تسهیلات ضروری جهت آماده سازی دفاع از خود.

---

کنوانسیون، در مواردی که دعوی آشکارا فاقد سازگاری با مقررات کنوانسیون باشد، یا فاقد مبنای لازم و یا در جهت سوءاستفاده باشد ( این موارد قبل از اصلاح ناشی از پروتکل ۱۱ در خصوص شرایط پذیرش دادخواست به وسیله کمیسیون اروپایی در پاراگراف ۲ ماده ۲۷ کنوانسیون مورد تصریح قرار گرفته بود)، و همچنین در مواردی که ضرر و زیان قابل توجهی در میان نباشد؛ دادخواست مربوطه رد خواهد شد.

- انجام شخصی دفاع و یا استفاده از کمک یک [وکیل] مدافع به انتخاب خود، و چنان چه امکان مالی اخذ وکیل نداشته باشد، در صورتی که عدالت اقتضاء نماید امکان برخورداری از کمک یک وکیل تسخیری رایگان.

- مورد سؤال قراردادن مستقیم یا غیرمستقیم شهود طرف مقابل و امکان احضار و مورد پرسش قراردادن شهود خود در همان شرایط موجود برای شهود طرف مقابل.

- امکان همراهی رایگان یک مترجم، در صورت عدم آشنایی با زبان مورد استعمال در دادگاه و یا عدم تکلم به آن زبان».

در ابتدا وجود وصف «منصفانه» در کنار کلمه دادرسی ممکن است زاید به نظر برسد؛ چرا که علی‌الاصول وصف منصفانه در کلمه دادرسی مستتر است و دادرسی بدون رعایت انصاف مغایر با مقتضاء ذات آن خواهد بود. اما در عمل، در بسیاری از موارد دیده می‌شود که وجود دادرسی، فی نفسه، متضمن منصفانه بودن آن نیست و در برخی موارد وابستگی مرجع رسیدگی دعوی و یا قاضی، به برخی دستگاه‌ها و نهادهای دولتی و عمومی<sup>۱</sup> یا بعضی گروه‌های سیاسی، منجر به ایجاد جانبداری از یکی از طرفین دعوی، عدم امکان دفاع مؤثر و به طور کلی، منجر به یک رسیدگی غیرمنصفانه می‌گردد. همچنین غیرعلنی بودن رسیدگی، اطلاع دادرسی و یا عدم اجرای تصمیم مرجع رسیدگی می‌تواند حصول نتیجه منصفانه را مورد خدشه قرار دهد. به عبارت دیگر وجود دستگاه قضایی و سازمان

۱۰ - به طور عام می‌توان به وابستگی سازمانی دستگاه قضایی به قوه مجریه (وزارت دادگستری) و به طور خاص به وجود نظم سلسله مراتبی در دادسرا اشاره نمود. این موضوع در خصوص محاکم اداری و به‌ویژه دادگاه‌های اداری خاص (مانند کمیسیونها و مراجع رسیدگی اختصاصی) که در حوزه‌های مختلف صالح به رسیدگی دعاوی اداری هستند و دارای قدرت اعمال مجازات‌های اداری نیز می‌باشند، بیش از موارد یاد شده محل بحث است. شایان ذکر است که هر یک از دو مورد یاد شده دارای ابعاد و ویژگی‌های متفاوتی در هر یک از دو نظام حقوقی انگلوساکسون و رومنی- ژرمنیک هستند و از سوی دیگر در میان کشورهای دارای سیستم مشابه نیز، برخی تفاوت‌های بنیادین در این خصوص وجود دارد.

دادگستری و محاکم زیرمجموعه آن فی‌نفسه دربردارنده دادرسی منصفانه که غایت آن عدالت است، نمی‌باشد.

این حق شامل مجموعه مقررات تضمین‌کننده حق فرد در جریان رسیدگی به دعوی از ابتدای رسیدگی تا اجرای تصمیم است. با عنایت به پاراگراف ۱ ماده ۶ کنوانسیون اروپایی و همچنین رویه قضایی دیوان اروپایی، این تضمینات عبارتند از: حق دسترسی به دادگاه و قاضی، استقلال و بی‌طرفی دادگاه و قاضی، علنی بودن دادگاه و اعلان رأی دادگاه، حق دسترسی به پرونده و اطلاع از مفاد آن، حق دفاع و برخورداری از امکانات لازم جهت انجام آن، برابری طرفین دعوی در امر دفاع، حق رسیدگی به دعوی در مهلت منطقی و حق اجرا شدن تصمیم مرجع رسیدگی‌کننده.

مکانیسم اعمال کنوانسیون را می‌توان دارای دو مرحله اصلی و ابتدایی و فرعی و ثانوی عنوان نمود. با عنایت به اینکه کلیه کشورهای عضو کنوانسیون متعهد به اجرای مفاد آن در حقوق داخلی خود هستند؛ در ابتدا این حقوق داخلی است که از طریق قانون‌گذاری و اجرای مقررات و در صورت لزوم، به وسیله دخالت محاکم، اجرای آن را تضمین می‌نماید. در واقع دیوان اروپایی حقوق بشر تنها به عنوان نهاد قضایی کنوانسیون عمل می‌نماید و در زمانی که کلیه مراحل کنترل و نظارت داخلی طی گردیده و فرد به نتیجه نرسیده باشد؛ براساس شکایت مطروحه وارد عمل خواهد شد. به عبارت دیگر دیوان اروپایی با بررسی پرونده مورد نظر حکم به براءت و یا محکومیت دولت طرف شکایت به عنوان ضمانت اجرای کنوانسیون می‌دهد.

کنترل دیوان اساساً کنترلی شکلی مستقل از حقوق داخلی است. بدین مفهوم که دیوان اروپایی را نمی‌توان مرجع کنترل شکلی در مرحله چهارم رسیدگی (پس از طی مراحل بدوی، پژوهشی و فرجامی در داخل یک کشور عضو) دانست. چرا که از یک سو منبع دیوان در کنترل تصمیم مراجع داخلی کنوانسیون است و نه حقوق داخلی کشور مربوطه؛ و از سوی دیگر تصمیم به محکومیت دولت طرف دعوی از طرف دیوان، اثر حقوقی در تصمیم قضایی نهایی نخواهد داشت که به



وسیله مراجع داخلی اتخاذ گردیده و دارای اعتبار امر مختوم است.<sup>۱۱</sup> البته این کنترل براساس رویه قضایی دیوان ممکن است نسبت به ماهیت و شکل از حیث انطباق با مقررات داخلی نیز صورت پذیرد. این امر در مواردی است که اشتباه‌های موضوعی و حکمی منجر به نقض یکی از مواد کنوانسیون (در اینجا ماده ۶ و حق برخورداری از دادرسی منصفانه) گردد.

نکته حائز اهمیت دیگر وجود دو ویژگی خاص در کنترل قضایی دیوان در خصوص رعایت حق بر دادرسی منصفانه است. اول این که نظارت بر تصمیمات مراجع داخلی نظارتی عینی و مؤثر در رعایت تضمینات ماده ۶ است.<sup>۱۲</sup> به عنوان مثال حق دسترسی به یک دادگاه و یا حق دفاع، فقط ناظر بر رعایت یک سری قواعد شکلی تئوریک و انتزاعی در چارچوب آیین دادرسی نیست، بلکه اثر

۱۱ - اگر چه براساس ماده ۴۶ کنوانسیون، کشورهای عضو متعهد گردیده‌اند خود را با تصمیمات قطعی دیوان سازگار نمایند؛ اما این امر به معنی تغییر رأی نهایی صادره در مراجع داخلی نیست. هر چند شورای اروپا در توصیه نامه شماره ۲-2000 R موضوع بازنگری در آرای داخلی را پس از رأی دیوان توصیه نموده است، در مقررات اکثر کشورها و مطابق با قاعده اعتبار امر مختوم، امکان چنین تغییری تاکنون وجود نداشته است. اخیراً در رأی مورخه ۱۱ فوریه ۲۰۰۴ در حوزه دعوای اداری، شورای دولتی فرانسه اعلام نموده است که رأی محکومیت دولت فرانسه به وسیله دیوان اروپایی در یک دعوی اداری اثری در تغییر رأی صادره به وسیله محاکم داخلی در آن دعوی نخواهد داشت. اما در دعوای کیفری، قانونگذار برخلاف اصول کلی حقوقی، براساس اهمیت مجازاتهای کیفری و در جهت اجرای عدالت و حمایت از حقوق بنیادین، براساس قانون مورخه ۱۵ ژوئن ۲۰۰۰ به طور استثنایی چنین امکانی را مورد شناسایی قرار داده است. به علاوه آرای دیوان، رویه قضایی تعهدآور برای کشورهای عضو ایجاد نخواهد کرد، و حتی در مورد دعوی مطروحه، تنها به منزله اعلام نقض و یا عدم نقض کنوانسیون خواهد بود. در واقع اثر اصلی این آرا، تغییر و اصلاح آتی مقررات و رویه قضایی کشورهای عضو در جهت ممانعت از محکومیت‌های بعدی و همچنین اثرات سیاسی آن برای آنها در شورای اروپا است. ( *INCIDENCES DES ARRÊTS OU DES AFFAIRES* )

1959 - 1998, *www.echr.coe.int* ) شایان ذکر آن که در بسیاری از موارد، دعوای قبل از صدور رأی دیوان از طریق مصالحه طرفین و اغلب با پرداخت غرامت از سوی دولت متهم شده به نقض کنوانسیون به طرف دعوی، خاتمه می‌یابند؛ و در خصوص آرای محکومیت نیز، در صورتی که مقررات دولت عضو امکان بازنگری در رأی مراجع داخلی را ندهد، دیوان بر اساس ماده ۴۱ کنوانسیون، غرامتی را جهت پرداخت به شخص زیان‌دیده تعیین می‌نماید.

۱۲ - نک به آرای دیوان در دعوای *13 mai 1980 Artico c/ 9 oct. 1979 Airey c/ Irlande*, *Italie*.

واقعی و عملی آن در حمایت از حقوق فرد مدّ نظر دیوان قرار دارد.<sup>۱۳</sup> علاوه بر این دیوان در آرای مختلف خود بر این نکته تاکید ورزیده است که رعایت تضمینهای مربوط به دادرسی منصفانه، رعایت مجموع آنها به طور توأم است و ارزیابی رعایت یا عدم رعایت آنها در مجموع مراحل دادرسی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. بدین معنی که، به عنوان مثال، چنانچه در مرحله اول رسیدگی استقلال و بی‌طرفی مرجع رسیدگی (در خصوص رسیدگی وسیله برخی مقامات اداری) محل تردید قرار گیرد؛ اما در کنترل اداری یا قضایی مؤخر بر تصمیم مرجع اول، مرجع نظارت شرایط استقلال و بی‌طرفی مدّ نظر کنوانسیون را داشته باشد؛ در این حالت و با عنایت به مجموع مراحل رسیدگی، دادرسی مزبور، مطابق با ماده ۶ ارزیابی خواهد گردید.

با عنایت به اینکه خاستگاه اولیه این حق، اسناد بین‌المللی حقوق بشر بوده است<sup>۱۴</sup>؛ و همین طور با لحاظ این امر که تغییر قواعد شکلی و آیینی و آنچه که مربوط به سازمان و ساختار و اداره دادگستری و محاکم تابعه آنست، تابعی از تاریخ سیاسی - حقوقی یک جامعه هستند؛ مقاومت‌هایی نیز از سوی حقوق داخلی (قوانین و رویه قضایی) کشورهای مختلف در برابر نفوذ مطلق این اصل در قواعد دادرسی ملی صورت گرفته است.<sup>۱۵</sup> مجموعه مقررات مربوط به حق دادرسی منصفانه ناظر بر افزایش تضمینهای آیینی برای اشخاص و رعایت مؤثر آن در جریان رسیدگی به دعوی تعبیر و تفسیر شده، و حتی برخی به عاملی در

۱۳ - به عنوان مثال دیوان در خصوص بی‌طرفی دادگاه در امر رسیدگی با لحاظ "نظری ظاهر" (*Théorie de l'apparence*) و با استناد به عبارت انگلیسی «عدالت نه تنها باید اعمال گردد؛ بلکه قراین نیز باید نشان از اعمال آن داشته باشند»، صرف حضور یکی از اعضای دادگاه را که منجر به عدم تعادل بین طرفین دعوی می‌گردد، بدون آنکه کارکرد وی را در جریان رسیدگی ناقض بی‌طرفی به شمار آورد، ناقض اصل بی‌طرفی دانسته است. نک به رأی دیوان در پرونده:

Kress c/ France, 7 juin. 2001.

۱۴ - البته در منشور ۱۲۱۵ بریتانیا و همین‌طور در اعلامیه ۱۷۸۹ حقوق بشر فرانسه نیز به تضمینهای حداقلی در جهت رعایت حقوق متهم در دادرسی کیفری اشاره شده بود.

۱۵ - به تعبیر ژان ریورو استاد فقید فرانسوی، «آیین داری کمتر از ایده‌ها [یا قواعد ماهوی] قابل صدور می‌باشد.»

جهت کاهش اقتدار و ابتکار مطلق قاضی در کنترل دعوی و تنزل وی در حد یک داور محض و در واقع تبدیل شکل تفتیشی<sup>۱۶</sup> در رسیدگی به شکل اتهامی<sup>۱۷</sup> تعبیر شده است.

## ۲- قلمرو اعمال حق دادرسی منصفانه

مطابق پاراگراف ۱ ماده ۶ کنوانسیون اروپایی، حق مزبور و تضمینهای پیش‌بینی شده در آن، شامل دعاوی مربوط به «حقوق و تعهدات دارای خصوصیت مدنی»، و اتهامهای مطروحه در «حوزه کیفری» می‌گردد. در بادی امر و با توجه به مفاد ماده مزبور، به نظر می‌رسد، تنها دعاوی مربوط به دو حوزه کلاسیک مدنی و کیفری که به وسیله یک دادگاه مورد رسیدگی قرار می‌گیرند، مشمول رعایت قواعد مربوط به دادرسی منصفانه هستند. در ابتدا کشورهای عضو کنوانسیون اروپایی حقوق بشر بیشتر به چنین تفسیر مضیقی از ماده ۶ تمایل داشتند و دعاوی انضباطی، اداری و به طور کلی آنچه را که به طور سنتی خارج از حوزه دعاوی مدنی و کیفری بودند، مشمول این ماده نمی‌دانستند. به تدریج و با تفسیر موسعی که دیوان اروپایی از مفاد ماده ۶ و به ویژه از قلمروی دعاوی مدنی ارائه نمود، این دعاوی داخل در قلمرو قسمت مدنی ماده ۶ کنوانسیون گردید.<sup>۱۸</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

16 - Inquisitoire.

17 - Accusatoire.

۱۸ - اگرچه دیوان در تفسیر خود از مفاد کنوانسیون به حقوق داخلی و تقسیمات مربوط به آن به عنوان یکی از عناصر تفسیر (بدون اینکه نقش تعیین کننده داشته باشد) استناد می‌نماید؛ اما باید توجه نمود این تفسیر براساس اهداف کنوانسیون و براساس نظم اروپایی حقوق بشر که مطابق با الزامات و اقتضانات یک جامعه دموکراتیک شکل گرفته است، به طور مستقل از حقوق داخلی صورت می‌پذیرد. در این خصوص نک به آرای دیوان در دعاوی؛

23 - mars. 1995, *Loizidou c/ Turquie*, § 75 ; 7 déc. 1976, *Handyside c/ Royaume-Uni*, § 49 ; 24 sep. 1982 *Herczegfalvy c/ Autriche* ; 9 fév. 1992 *vereniging... c/ Pays-Bas* § 35 ; 21 fév. 1975, *Golder c/ Royaume-Uni*, § 28 ; 27 fév. 1980 *Deweert c/ Belgique* ; 22 oct. 1984 *Sramec c/ Autriche*.

هنگام تدوین و تصویب کنوانسیون در سال ۱۹۵۰ به نظر می‌رسد فعالیت‌های دولت در آن زمان، بیشتر اعمال حاکمیت و حفظ نظم و امنیت عمومی و به عبارتی با استناد به مفهوم "نفع عمومی"<sup>۱۹</sup> و با ابزار حفظ "نظم عمومی"<sup>۲۰</sup> بوده است. بر این اساس، مسئله یک‌طرفه بودن آیین رسیدگی به اختلافات بین دولت و شهروند به نفع دولت و اداره، کمتر محل تردید و نزاع قرار می‌گرفته است. اما تحولات بنیادین در روابط مختلف افراد و جامعه و همچنین کارکرد های دولت مدرن یا دولت رفاه از یک سو و ظهور مفاهیم جدید حقوق، بشر و ضرورت رعایت و دفاع از حقوق و آزادی‌های فردی از سوی دیگر مرزهای سنتی فی‌مابین حقوق عمومی و خصوصی را متغیر و شناور نموده، و انحصار تقسیمات دعاوی به کیفری و مدنی نیز از بین رفته است.<sup>۲۱</sup> همچنین تفاوت در قانونگذاری‌های ملی در تقسیم‌بندی‌های حقوقی و مرزبندی‌های حقوق عمومی و خصوصی را باید از عواملی برشمرد که دیوان را در تفسیر خود از وصف "مدنی" در ماده ۶ بیشتر به سیستم انگلوساکسون (یعنی شمول آن بر کلیه دعاوی غیر کیفری) رهنمون نموده است.<sup>۲۲</sup> در رأی مورخه ۱۶ ژوئیه ۱۹۷۱ در دعوی Ringeisen علیه اتریش، دیوان به عدم لزوم این که طرفین دعوی اشخاص حقوق خصوصی باشند، و عدم اهمیت این که قانون حاکم بر دعوی، کیفری، مدنی و یا اداری باشد؛ تصریح نمود. همچنین این موضوع را که مقام رسیدگی‌کننده دادگاه عمومی و یا نهاد اداری

19 - Intérêt général.

20 - Ordre public.

۲۱ - قسمت اخیر پارگراف ۱ ماده ۸ کنوانسیون امریکایی حقوق بشر (۱۸ ژوئیه ۱۹۷۸) در احصاء قلمرو این ماده و اعمال تضمینات مربوط به دادرسی و تصریح به عبارت «هر حوزه دیگر»، پس از اشاره به دعاوی کیفری، مدنی، دعاوی مربوط به کار و دعاوی مالیاتی، می‌تواند مؤید چنین تفسیری باشد.

۲۲ - در واقع مشکل اصلی در این خصوص مربوط به اختلاف در تفسیر مفهوم صفت «مدنی» در خصوص دعاوی مدنی در ماده ۶-۱ است. در حقوق انگلوساکسون کلیه دعاوی یا کیفری هستند و یا مدنی؛ و دعاوی مدنی کلیه دعاوی که در زمره دعاوی کیفری نباشند را در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر در حقوق "Common law" تقسیم‌بندی‌های رایج در رابطه با حقوق خصوصی، عمومی و اداری و همین‌طور دعاوی مربوط به آنها به نحوی که در حقوق رومنی-ژرمنیک وجود دارد، مطرح نمی‌باشد.

باشد، فاقد اهمیت تعیین‌کننده در خروج دعوی از قلمرو ماده ۶ ارزیابی نمود. چند سال بعد در ۲۸ ژوئن ۱۹۷۸ دیوان در دعوی König علیه آلمان فدرال، این امر را که اداره دولتی در هیئت یک شخص حقوق‌خصوصی و یا در قالب قدرت عمومی در موضوع مورد دعوی عمل نموده است، فاقد اهمیت تعیین‌کننده جهت عدم اعمال ماده ۶ بر این گونه دعاوی دانست. به عبارت دیگر دیوان کلیه دعاوی این گونه را مشمول قلمرو دعاوی دارای ویژگی مدنی در ماده ۶ برشمرد، و در نتیجه اعمال قواعد دادرسی منصفانه را بر آنها ضروری اعلام نمود.

اما سؤالی که مطرح می‌گردد این است که آیا ماده ۶ بر مطلق دعاوی کیفری، مدنی و اداری قابل اعمال است. با نگاهی گذرا به آرای دیوان درمی‌یابیم که پاسخ منفی است. تفسیر دیوان در این موضوع، مستقل از طبقه‌بندیها و تفاسیر حقوق داخلی است و برخلاف نظر کشورهای عضو، تمایل زیادی به گسترش قلمرو اعمال ماده ۶ در جهت هر چه بیشتر و مستحکم‌تر نمودن حمایت از حقوق افراد دارد. البته دیوان با آگاهی از برخی محدودیتها و الزامات در حقوق داخلی و به ویژه حقوق عمومی و اداری و لزوم سرعت در انجام اعمال اداری و همچنین اعمال سریع مجازاتهایی در جهت تضمین آنها، در برخی حوزه‌ها (مانند اقدامات مربوط به برقراری نظم عمومی و اعمال مجازاتهای اداری و انضباطی)، معیارهای مشخصی را در نظر داشته است تا یک دعوی در قلمرو کیفری یا مدنی ماده ۶ قرار گیرد، یا به عبارت دیگر جهت معافیت برخی از دعاوی از اعمال ماده ۶ بر آنها استفاده کرده است. معیارهایی که به مرور تغییر یافته‌اند.

از ابتدای دهه ۹۰ دیوان دو معیار را در خصوص اعمال یا عدم اعمال ماده ۶ بر دعاوی مدنی و دعاوی اداری ارائه نمود. در مورد دعاوی مدنی، معیار نفع شخصی و مالی را جهت اعمال ماده ۶، و معیار اعمال "صلاحیت اختیاری"<sup>۲۳</sup> اداره در تصمیم‌گیری<sup>۲۴</sup> و اعمال قدرت عمومی و حاکمیت (در مفهوم مضیق) در

23 - Pouvoir discrétionnaire.

۲۴ - بر اساس این صلاحیت، در برخی موارد، اداره و مقام قضایی مطابق قانون یا رویه قضایی، مختار به انجام یا عدم انجام عملی و یا انتخاب تصمیم مناسب با توجه به شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر موضوع مورد نظر می‌باشند. در واقع، در چنین مواردی، اداره در ←

مورد دعاوی اداری، را جهت این که دعوایی از قلمرو اعمال این ماده خارج گردد، ارائه نمود. به عنوان مثال در رأی مورخه ۲۶ مارس ۱۹۹۲ در دعوایی علیه فرانسه، که براساس آن شرکتی انتشاراتی با شکایت در دادگاه اداری از یک اداره دولتی که در توزیع امتیازات مالیاتی و پستی مطبوعات، با تبعیض عمل نموده بود، در خواست غرامت کرد؛ (اگر چه دولت فرانسه در دفاع از خود اعلام نموده بود که این حوزه در قلمرو اعمال حاکمیت عمومی است) دیوان با استناد به این که ادعای خواهان دربردارنده نفعی مادی است و در نتیجه مشمول دعاوی با خصوصیت مدنی می‌گردد، ماده ۶ را قابل اعمال تشخیص داد. همان‌گونه که مشاهده می‌گردد؛ صرف وجود نفع مادی، استناد به معیار اعمال حاکمیت از سوی اداره، دعوی را از قلمرو ماده ۶ خارج نخواهد کرد.

درخصوص دعاوی اداری که اغلب مشمول قلمرو دعاوی ماده ۶ قرار می‌گیرند، چنانچه در مرحله اول رسیدگی استقلال و بی‌طرفی مرجع رسیدگی (به ویژه در رسیدگی به اعتراضات به وسیله برخی مقامات اداری) محل تردید قرار گیرد؛ اما در کنترل اداری یا قضایی موخر بر تصمیم مرجع اول، مرجع نظارت شرایط استقلال و بی‌طرفی مدّ نظر کنوانسیون را داشته باشد؛<sup>۲۵</sup> دیوان این حاشیه مانور را برای کشورهای عضو پذیرفته است. در واقع اعمال چنین تضمیناتی در جریان دادرسی از یک سو با ساختار و سازمان و تشکیلات اداری ناسازگار است و از سوی دیگر، این امر به نوعی مغایر با اهداف غیرقضایی نمودن رسیدگی از سوی مرجع اداری در برخی حوزه‌ها است.<sup>۲۶</sup> بنابراین و در صورت عدم وجود چنین

→ انجام اعمال اداری با تشخیص آزاد و مستقل خود، اقدام مناسب را از میان دو یا چند اقدام قانونی ممکن انجام می‌دهد.

۲۵ - براساس نظر دیوان لازم است مرجع تجدیدنظر، مانند رسیدگی بدوی از ابتدا به دعوی رسیدگی کرده و در صورت لزوم، امکان قانونی تغییر تصمیم مرجع بدوی را نیز داشته باشد. بنابراین امکان تجدیدنظر شکلی در این مورد کافی نخواهد بود.

۲۶ - اغلب از سوی قانونگذار در راستای رهایی از تشریفات رسمی و آیین دادرسی کلاسیک، استثنائاً در خصوص حل برخی دعاوی و یا اعمال مجازات عدم رعایت برخی از قوانین، صلاحیت شبه قضایی به اداره و یا مقام قضایی مقرر می‌گردد. این امر با اعطای صلاحیت تصویب برخی مقررات (حتی در مواردی که اصولاً در صلاحیت پارلمان قرار دارد) به اداره و مقام اداری در رابطه میان قوه مقننه و مجریه قابل مقایسه است.

کنترلی، لازم است مفاد مقررات مربوط به دادرسی منصفانه به وسیله مرجع صادرکننده حکم رعایت گردد.

در بسیاری از حوزه‌ها، براساس ضرورت‌های عملی و فنی و تسریع در انجام اعمال اداری، اداره و مقامات اداری در ضمن داشتن صلاحیت اعمال مجازات، دارای صلاحیت‌های شبه قضایی در رسیدگی و حل و فصل دعاوی خود با شهروندان گردیده‌اند؛ اما براساس همین ضرورت‌ها، تضمینات در نظر گرفته شده در جریان رسیدگی علیه شهروند و یا مأمور اداری متخلف، حداقلی است، و به هیچ عنوان قابل مقایسه با آنچه تحت عنوان دادرسی کلاسیک در یک دادگاه از آن نام برده می‌شود، نیست.

حوزه مهم دیگر دعوی انضباطی در دو حوزه دولتی و غیر دولتی است.<sup>۲۷</sup> رویه قضایی دیوان به طور کلی و سیستماتیک دعاوی انضباطی مربوط به اصناف و مشاغل غیر دولتی را که به وسیله نهادهای انضباطی مربوط به هر صنف مورد رسیدگی قرار می‌گیرند، داخل در حوزه دعاوی مدنی ندانسته، و شرط لازم در این خصوص را وجود تأثیر تعیین‌کننده یک مجازات انضباطی در امکان ادامه و انجام یک شغل دانسته است. به عبارت دیگر، مجازات‌هایی از قبیل اخطار یا توبیخ مستخدم تأثیری بر انجام و ادامه انجام شغل وی ندارد و به تبع آن داخل در قلمرو دعاوی مدنی ماده ۶ نمی‌گردد.

در مورد دعاوی انضباطی در ادارات دولتی، معیارهای دیوان در اعمال یا عدم اعمال ماده ۶ به مرور دارای تغییراتی گردیده است. در ابتدا رویه قضایی کلیه دعاوی انضباطی، دولت را خارج از قلمرو اعمال تضمینات دادرسی منصفانه

۲۷ - در برخی موارد حقوق داخلی یک کشور تمایل به مستثنا نمودن مطلق این گونه دعاوی از قلمرو ماده ۶ داشته است. به عنوان مثال تا قبل از تسلیم شورای دولتی در مقابل تفسیر دیوان اروپایی در خصوص گسترش قلمرو دعاوی مدنی به دعاوی انضباطی در ۱۹۹۶ (نک به رأی مورخه ۱۴ فوریه ۱۹۹۶ شورای دولتی در دعوی Maubleu) در فرانسه به طور سنتی این اعتقاد وجود داشت که تصمیم انضباطی در ردیف دعاوی کیفری و یا مدنی قرار نمی‌گیرد. نک به: گزارش فرانسه در هفدهمین گردهمایی شوراهای دولتی و دادگاه‌های عالی اداری اتحادیه اروپا در وین (۸-۱۰ مه ۲۰۰۰).

ارزیابی نموده بود. البته در خصوص کارکنان قراردادی استثناء وجود داشت و دعاوی این گروه مشمول مقررات دادرسی منصفانه بود (رای مورخه ۱۷ اکتبر ۱۹۹۵ در دعوی دارنل<sup>۲۸</sup> علیه انگلیس). سپس معیار دیگری را در خصوص دعاوی مربوط به وضع استخدامی کارکنان ارائه نمود که براساس آن چون این حوزه در اختیار اداره است و در زمره حقوق خصوصی فرد قرار نمی گیرد؛ از عداد دعاوی مدنی ماده ۶ خارج می گردد. پس از آن دیوان معیار مشخص تر و کلی تری را در خصوص دعاوی انضباطی و اعتراض کارکنان دولت علیه اداره متبوع خود، ارائه نمود. براساس این معیار چنان چه کارمند اداره در کار خود در اعمال حاکمیت عمومی شرکت نماید؛ دعاوی انضباطی مربوط به این کارمند خارج از حوزه ماده ۶ و اعمال تضمینات مربوط به دادرسی منصفانه قرار می گیرد. نکته قابل انتقاد در این خصوص، در نظر گرفتن نوع فعالیت مستخدم به عنوان معیار برخورداری و یا عدم برخورداری از یک دادرسی منصفانه است. به عبارت دیگر در اینجا ماهیت عمل دارنده حق و در واقع، وضع استخدامی وی ملاک عمل است و نه حق مورد نظر.

در دعاوی عمومی و اداری با استناد به عدم تعلق موضوع به حوزه انحصاری و خاص اعمال حاکمیت عمومی؛ یا در دعاوی خاصی با استناد به این که حقوق ناشی از دعوی مورد نظر در زمره حقوق مدنی نیست، و یا آنچه را که مربوط به حقوق سیاسی است دیوان خارج از حوزه مدنی ماده ۶ عنوان نموده است. به عنوان مثال دعاوی مربوط به امور تابعیت، تدابیر مربوط به حفظ نظم عمومی در اخراج یا ممنوعیت ورود خارجیان، دعاوی انتخاباتی در آرای دیوان دیده می شود. علاوه بر آنچه در خصوص حوزه دعاوی مشمول یا غیر مشمول ماده ۶ بیان گردید؛ دیوان برخی شرایط عمومی را در جهت پذیرش دعوی (اعم از این که کیفری، مدنی و یا غیر آنها باشد) در رویه قضایی خود برشمرده است. براساس رویه دیوان، منظور از "دعوی" در ماده ۶ وجود تعارض و اختلافی (در مفهوم مادی آن و نه در معنای تکنیکی که اغلب در مباحث تئوریک به کار می رود) واقعی و جدی در خصوص وجود و یا انجام حقی است که قبلاً به وسیله قوانین



ملی مورد شناسایی قرار گرفته است. این شرط که دعوی می‌باید مربوط به یکی از حقوق شناخته شده در حقوق داخلی باشد؛ در بادی امر منطقی به نظر می‌رسد، چرا که وقتی حقی در حقوق داخلی به وسیله مقررات به رسمیت شناخته نشده است؛ امکان حمایت قضایی و اعمال آیین دادرسی منصفانه در احقاق آن عملی نخواهد بود. اما همان‌گونه که می‌دانیم چنین تفسیری، "رویه قضایی" را به عنوان یکی از منابع حقوق را مورد شناسایی قرار نداده است. در واقع ممکن است رویه قضایی حقی را مورد شناسایی قرار دهد که قبلاً در قوانین و مقررات وجود نداشته است. حتی اگر شناسایی یک حق به وسیله "رویه قضایی" را هم به شرط مزبور بیفزاییم، باز هم مشکل به طور کامل حل نخواهد شد. چرا که در مواردی که یک دعوی منشأ ایجاد یک رویه قضایی جدید می‌گردد؛ عدم امکان رسیدگی به یک دعوی می‌تواند منجر به تضییع احتمالی حق شخص گردد. بنابراین وجود چنین شرطی محل اشکال به نظر می‌رسد.

در مورد حوزه کیفری، رویه قضایی دیوان ملاکهای نسبتاً مشخصی را به طور مستقل از ملاکهای حقوق کیفری داخلی تعیین نموده است که دعوایی در عداد دعاوی حوزه کیفری ماده ۶ قرار گیرد. این ملاکها عبارتند از:

- کیفری تلقی نمودن تخلف ارتكابی در حقوق داخلی.
- ماهیت عمل ارتكابی.
- شدت مجازات قانونی پیش‌بینی شده برای عمل ارتكابی (نه مجازات قطعی اعمال شده).

- ترکیبی از کیفری تلقی نمودن تخلف ارتكابی در حقوق داخلی، ماهیت عمل ارتكابی و شدت مجازات قابل اعمال.

- کیفری تلقی نمودن عمل ارتكابی در عرف مشترک کشورهای عضو کنوانسیون.
- ترکیب معیارهای مزبور، هنگامی که هیچ یک از معیارهای یادشده به تنهایی در کیفری تلقی نمودن عمل ارتكابی تأثیر قطعی ندارند.

به موارد یاد شده اهمیت دعوی موردنظر (همان معیار جدی و واقعی بودن یک دعوی که در حوزه مدنی مورد اشاره قرار گرفت) را باید اضافه کرد. بر این اساس دعاوی کم اهمیت از قلمرو شمول ماده ۶ خارج می‌گردند. البته تا مدتها

رویه قضایی دیوانه درجه اهمیت دعوی و شدت مجازات ارتكابی به عنوان عنصر تعیین کننده در اعمال یا عدم اعمال ماده ۶ در دعاوی مشمول حوزه کیفری توجه جدی نداشت؛ و حتی در برخی دعاوی کم اهمیت، عدم اعمال مقررات مربوط به دادرسی منصفانه را مجاز نمی دانست.

همان گونه که دیده می شود و در خصوص تفسیر دیوان در تعیین قلمرو حوزه دعاوی مدنی بیان گردید، دیوان در مورد دعاوی کیفری نیز برای ارزیابی و تلقی حقوق داخلی از تخلفات کیفری نقش تعیین کننده قابل نگردیده است. در این جا و به عنوان مثال می توان به شمول بخش کیفری ماده ۶ بر برخی از مجازاتهای اداری (به ویژه در خصوص مجازاتهای مالی و پولی) اشاره کرد. اگر در حقوق داخلی در راستای سیاست غیر کیفری نمودن برخی تخلفات، از حیث مرجع رسیدگی تغییر ایجاد گردیده است و صلاحیت رسیدگی و اعمال مجازات آنها به برخی نهادها و مقامات اداری تفویض می گردد؛ از نظر دیوان تغییری در ماهیت آن داده نخواهد شد.<sup>۲۹</sup> و چنانچه در دعاوی مزبور ملاکهای اشاره شده مربوط به حوزه کیفری وجود داشته باشد؛ این دعاوی داخل در قلمرو کیفری ماده ۶ است و مقررات ماده ۶ و تضمیناتی که در پاراگرافهای ۲ و ۳ این ماده در خصوص دعاوی کیفری آمده است نیز لازم الرعایه هستند. البته باید توجه داشت که اعمال برخی از اصول مربوط به آیین دادرسی کیفری مانند اصل برائت در خصوص مجازاتهای اداری با لحاظ ضرورتهای عملی، فنی و یا لزوم سرعت در انجام امور اداری (به ویژه در مواردی که اعمال یک مجازات به شکل تقریباً "اتوماتیک و سیستماتیک انجام می شود) نامناسب به نظر می رسد. بر همین اساس، عدم رعایت این اصل، مشروط بر وجود کنترل قضایی بر چنین تصمیماتی مطابق با شرایط دادرسی منصفانه، مغایر با مقررات مربوط به دادرسی منصفانه تلقی نمی گردد.

۲۹ - این امر که در حقوق داخلی یک تصمیم (اداری یا قضایی) براساس ملاکهایی مانند ماهیت پیش گیری کننده، ماهیت جبران و ترمیم خسارت و یا ماهیت تنبیهی آن مجازات تلقی می گردد یا خیر، و این که مجازات یاد شده مجازات اداری است یا مجازات کیفری، برای دیوان در اعمال یا عدم اعمال ماده ۶ تعیین کننده نخواهد بود.

همچنین ممکن است یک دعوی انضباطی به دلیل نوع مجازات مربوطه در شمار دعاوی داخل در حوزه کیفری ماده ۶ قرار گیرد. این مورد بیشتر مربوط به دعاوی انضباطی نظامی و تنبیه انضباطی زندانیان می‌گردد.

نکته‌ای که در پایان این قسمت و در مجموع می‌توان در مورد قلمرو اعمال تضمینات مربوط به حق دادرسی منصفانه به آن اشاره نمود، دو رویکرد متضاد در حقوق داخلی و اروپایی (بین‌المللی) نسبت به اعمال یا عدم اعمال ماده ۶ و شدت و ضعف آن است. از یک سو با استناد به اهداف کنوانسیون (حمایت هرچه بیشتر از حقوق بنیادین و حقوق فردی) در کلیه مواردی که اتخاذ تصمیمی (قضایی، شبه قضایی و یا حتی اداری صرف در تقسیم‌بندیهای حقوق داخلی) علیه شهروند در جریان است؛ دیوان سعی در گسترش هر چه بیشتر قلمرو اعمال این مقرر دارد؛ و از سوی دیگر در دهه‌های اخیر، در حقوق داخلی و در راستای دو سیاست غیرقضایی نمودن برخی از تعارضات و یا غیرکیفری نمودن مجازات برخی از تخلفات و جرایم (ناشی از ضرورت‌های عملی و همین‌طور عامل سرعت در رسیدگی و کاهش بار محاکم، و یا کاهش تشریفات قضایی) بعضی صلاحیتهای قضایی و کیفری به برخی از مقامات و نهادهای اداری شبه قضایی و نسبتاً مستقل از قوه مجریه (تحت عنوان مقامات اداری مستقل) اعطاء گردیده است. به همین علت در حقوق ملی مخالفتها و مقاومت‌هایی در راستای اعمال ماده ۶ و قضایی کردن روند اتخاذ برخی از تصمیمات غیرقضایی (به زعم رویه قضایی و دکتربین در حقوق داخلی) وجود داشته و هنوز نیز از میان نرفته است.

با تسلیم گردیدن حقوق داخلی به تجویزهای دیوان اروپایی و به جهت ممانعت از محکومیت‌های متعدد و متوالی کشورهای عضو به وسیله این نهاد، این تقابل به تدریج در حال کمرنگ شدن است. اما تغییرات بر این اساس در ساختار دادگستری‌های ملی و به ویژه در ساختار دستگاه‌های اداری دارای صلاحیتهای قضایی و شبهقضایی تا کجا امکان‌پذیر خواهد بود، امری است که باید در آینده به انتظار آن نشست.

### ۳- تضمینات تشکیل دهنده « حق بر دادرسی منصفانه »

در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر همانند قریب به اتفاق اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی مربوط به حق دادرسی منصفانه و یا در رویه قضایی نهادهای مربوط به کنترل احترام به این اسناد، مجموعه‌ای از تضمینات برای طرفین دعوی پیش‌بینی گردیده است که عبارتند از: رسیدگی علنی و منصفانه به وسیله یک دادگاه قانونی مستقل و بی‌طرف طی مهلتی منطقی با رعایت حق دفاع (و با فراهم نمودن امکان انجام آن، یعنی حق دسترسی به پرونده و مدارک مربوط به دعوی، حق داشتن وکیل، حق دریافت کمک مالی در صورت لزوم و در جهت اقامه دعوی و یا حق دومرحله‌ای بودن دادرسی). البته مواردی تحت عنوان تضمینات ضمنی براساس رویه قضایی دیوان اروپایی به تضمینات برشمرده، اضافه شده است.

#### الف- تضمینات عمومی

این گروه از ضمانت‌های پیش‌بینی شده حاکم بر کلیه دعاوی اعم از کیفری و مدنی (با تفسیر موسع دیوان از قلمرو آنها) خواهد بود. الزامات یاد شده در این دسته عبارتند از: رعایت حق دسترسی به دادگاه، اصل استقلال و اصل بی‌طرفی مرجع رسیدگی، رعایت تضمینات مربوط به حق دفاع و علنی بودن رسیدگی و اعلان رأی دادگاه.

#### ۱- حق دسترسی (اعتراض و اقامه دعوی) به دادگاه مستقل و بی‌طرف

برای بهره‌مندی از یک دادرسی منصفانه آن چه قبل از هر چیز ضروری به نظر می‌رسد حق اعتراض و اقامه دعوی است. در واقع بدون وجود حق اقامه دعوی، دادرسی منصفانه منتفی به انتفای موضوع خواهد بود؛ و این که چه تضمیناتی باید در جریان دادرسی مورد توجه و رعایت قرار گیرد، پس از حق امکان شکایت مطرح می‌گردد.

### ۱-۱ حق دسترسی به دادگاه

اگرچه در ماده ۶ کنوانسیون اشاره صریحی به این حق نشده است؛ اما با عنایت به مجموع مفاد این ماده و لزوم بدیهی برخورداری از حق دسترسی به دادگستری، دادگاه و قاضی جهت اعمال سایر تضمینات در جریان رسیدگی به دعوی، وجود چنین حقی به سادگی تأیید می‌گردد. بر همین اساس از نظر دیوان (رأی مورخه ۲۱ فوریه ۱۹۷۵ در دعوی گلدن<sup>۳۰</sup> علیه انگلیس) وجود کلیه تضمینات پیش‌بینی شده در ماده ۶ بدون وجود دادرسی که لازمه آن حق دادخواهی و شکایت در دادگاه است، قابل درک نمی‌باشد.

کشورهای عضو کنوانسیون موظف خواهند بود تا در جهت فراهم نمودن مقدمات برای برخورداری از چنین حقی اقدام نمایند. این مقدمات دارای دو بعد مادی و حقوقی است. در حوزه مادی، امکاناتی از قبیل حق برخورداری از همراهی وکیل و مترجم (به طور سیستماتیک در دعاوی کیفری با عنایت به پاراگراف ۳ ماده ۶) مورد اشاره قرار گرفته است. به عنوان مثال در رأی اشاره شده در بالا، عدم اجازه به یک زندانی در مشورت با وکیل در اعتراض به رفتار یک زندانبان، به عنوان مانع مادی در جهت حق دسترسی به دادگاه تلقی گردیده است. همین‌گونه در بعد حقوقی، مقررات قانونی یا آیین‌نامه‌ای کشورهای عضو نباید به گونه‌ای باشند که به نحوی از انحاء مانع برخورداری از این حق گردد و یا به علت ابهام، اجازه اقامه دعوی را به فرد ندهد.

از نظر دیوان اروپایی حقوق بشر، اعم از اینکه ما نهادی را کمیسیون، شورا، دادگاه، دیوان بنامیم و یا از عناوین دیگر استفاده نماییم؛ این امر تأثیر تعیین‌کننده در این که نهاد مزبور لزوماً "دادگاه" در مفهوم ماده ۶ تلقی گردد یا خیر، نخواهد داشت. در واقع آنچه معیار و ملاک ماده ۶ در اعمال آن بر رسیدگی یک ارگان است، کارکرد و نقش قضایی آن است، و تعیین مرجعی به عنوان غیرقضایی به وسیله قوانین و یا رویه قضایی داخلی (براساس معیارهای ارگانیک و یا نحوه

رسیدگی در آن) ملاک لازم‌الرعایه برای دیوان محسوب نمی‌گردد.<sup>۳۱</sup> به علاوه، شرط "ایجاد قانونی" آن در این ماده، ناظر بر لزوم مشروعیت تشکیل نهاد مزبور است؛ و تعیین قضایی یا غیرقضایی بودن آن به وسیله قانون‌گذار تأثیری در ماهیت کار کرد نهاد یاد شده نخواهد داشت. در واقع عدم شناسایی مرجعی (که ماهیت عمل آن قضایی است) به عنوان "دادگاه" به وسیله قانون‌گذار داخلی ماهیت قضایی آنرا زائل نخواهد نمود. همین طور وجود توأم صلاحیتهای قضایی با صلاحیتهای دیگر (مثلاً اداری) و فرعی بودن کارکرد قضایی نسبت به کارکردهای دیگر یک نهاد، نه تنها آن را از شمول عنوان دادگاه در ماده ۶ مستثنی نخواهد نمود؛ بلکه در صورتی که وجود سایر کارکردها منجر به عدم رعایت تضمینات مربوط به دادرسی (مانند استقلال و بی‌طرفی) در اعمال صلاحیت قضایی گردد؛ این امر می‌تواند به عنوان نقض تضمینات یاد شده تلقی گردد.

شایان ذکر آن که، اعتراض به تصمیم یک مرجع قضایی (اصل دومرحله‌ای بودن رسیدگی و یا اعتراضات در مرحله فرجام) به عنوان الزامی در ماده ۶ پیش‌بینی نشده است؛ و فقط در خصوص تصمیمات مراجع کیفری (براساس ماده ۲ پروتکل الحاقی شماره ۷) ضرورت دومرحله‌ای بودن رسیدگی برای کشورها وجود دارد. اما با توجه به رویه حاکم و پیش‌بینی اصل رسیدگی دومرحله‌ای

۳۱ - در حقوق داخلی و با عنایت به تقسیم‌بندیهای کلاسیک، مقام اداری و تصمیمات صادره از سوی وی را با تکیه بر مبانی ارگانیک و شکلی مشمول مقررات دادرسی منصفانه ندانسته‌اند. حتی در خصوص صلاحیتهای قضایی و شبه‌قضایی برخی از مقامات اداری (که به دلایل فنی، تأثیر و سرعت در انجام اعمال اداری و در جهت رهایی از مقررات و آیین دادرسی معمول در محاکم، اغلب از سوی قانون‌گذار به آنها تفویض گردیده است) اعمال مقررات مربوط به دادرسی منصفانه در جریان اتخاذ چنین تصمیماتی، خلاف هدف غیرقضایی کردن امور یادشده تعبیر شده است. البته در راستای توجه به اقتضانات حقوق داخلی و تقسیم‌بندیهای آن، به عنوان مثال دادگاه اروپایی حقوق بشر در رویه قضایی خود عدم رعایت این تضمینات را در جریان رسیدگی اداری، مشروط بر این امر که تصمیم مرجع اداری یاد شده توسط یک مقام اداری بالاتر و یا یک مرجع قضایی (که در جریان رسیدگی از سوی آنها مقررات دادرسی منصفانه رعایت می‌گردد) مورد کنترل مؤخر قرار گیرد؛ مجاز شمرده است. در این خصوص نک :

, et 29 juin 1998 *Taddei c/ France*. 23 juin 1981, *Le Compte et...c/ Belgique*

در قریب به اتفاق سیستمهای حقوقی، به نظر می‌رسد الزامات مربوط به رعایت حق دسترسی به دادگاه به مرحله تجدیدنظر نیز تسری خواهد یافت. به عبارت اخری، با پیش‌بینی امکان تجدیدنظر در سیستمهای داخلی، کشورهای عضو موظف خواهند بود مقررات یادشده در فراهم نمودن امکان دسترسی به مرجع تجدیدنظر را نیز فراهم نمایند.

علاوه بر آنچه در ماده ۶ آمده است، در ماده ۱۳ کنوانسیون به "حق برخورداری از یک اعتراض مؤثر" به تصمیمات مقامات ملی در موارد نقض یکی از حقوق شناخته شده در کنوانسیون اشاره گردیده است. مطابق این ماده «هر شخصی که حقوق و آزادی‌های شناخته شده‌اش در کنوانسیون مورد نقض قرار گیرد، حتی در صورتی که نقض حقوق یاد شده به وسیله اشخاصی در انجام وظایف رسمی انجام شده باشد، حق اعتراض مؤثر نزد یک مرجع ملی را دارد.» در خصوص این ماده مواردی به نظر می‌رسد: اولاً در اعمال این حق، الزامی به طرح انحصاری آنها نزد یک دادگاه وجود ندارد، و علی‌الاصول ناظر به سائر مقامات عمومی نیز خواهد بود. ثانیاً جهت برخورداری از این حق لازم است نقض یکی از حقوق شناخته شده در کنوانسیون مورد استناد قرار گیرد. در خصوص این ماده، کمیسیون اروپایی<sup>۳۲</sup> در ابتدا و بر همین اساس، فقط دادخواستهایی را مورد پذیرش قرار می‌داد که در آن نقض یکی از حقوق شناخته شده در کنوانسیون مورد اثبات قرار گرفته بود. این موضع کمیسیون در تفسیر این شرط مورد انتقاد بخشی از دکترین قرار گرفت. در واقع بررسی این امر که آیا نقض یکی از حقوق یاد شده وجود داشته است یا خیر، با توجه به مواردی که وقوع یا عدم وقوع آن محل تردید باشد؛ فقط در صورتی ممکن خواهد بود که اعتراض و دعوی مؤثر در اثبات آن وجود داشته باشد. انتقاد مزبور منجر به اتخاذ موضع مخالف به وسیله دیوان و در تأیید نظر اقلیت در کمیسیون گردید.

۳۲ - تا قبل از پروتکل الحاقی شماره ۱۱ (مصوب ۱۱ مه ۱۹۹۴ و لازم‌الاجرا شده در مورخه ۱ نوامبر ۱۹۹۸) که منجر به ایجاد دادگاهی دائم و حذف کمیسیون اروپایی حقوق بشر گردید؛ کمیسیون اروپایی مرجع پذیرش و یا عدم پذیرش دعاوی افراد و ارجاع آن به دادگاه اروپایی بود.

به نظر برخی از نویسندگان چون پروفیسور رنه شاپو<sup>۳۳</sup>، با عنایت به وجود ماده ۶ در اقامه دعوی در حوزه‌های مدنی و کیفری، تأثیر ماده ۱۳ شاید بیشتر در دعاوی اداری باشد. به خصوص در حقوق اداری فرانسه که عدم شناسایی امکان اعتراض نسبت به گروهی از تصمیمات سیاسی و اداری مقامات عمومی (مانند تصمیمات مربوط به اعمال حکومتی<sup>۳۴</sup> یا قواعد مربوط به نظم داخلی اداره و موسسه)<sup>۳۵</sup> منجر به استنکاف از اعمال تضمینات ماده ۶ گردیده است؛ این امر نمود بیشتری خواهد داشت. البته با توجه به رویه قضایی دیوان و پوشش نسبتاً کاملی که در اعمال ماده ۶ در دعاوی اداری داده شده است، و به ویژه آن که تضمینات ماده ۶ بسیار عینی‌تر و کامل‌تر از ماده ۱۳ بیان شده است، به نظر نمی‌رسد که این ماده در این خصوص نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نماید. البته در مواردی که شرایط اعمال ماده ۶ فراهم نباشد می‌توان اعمال این ماده را مورد توجه قرار داد.

صرف امکان دسترسی به دادگاه، و در واقع یک مرجع رسیدگی به دادخواهی، نمی‌تواند متضمن یک رسیدگی منصفانه به دعوی خواهان و یا شاکی باشد؛ و تنها در سایه استقلال و بی‌طرفی مرجع رسیدگی است که می‌توان به این امر امیدوار بود.

## ۱-۲ استقلال و بی‌طرفی مرجع رسیدگی

موضوع استقلال و بی‌طرفی دادگاه یکی از بحث‌برانگیزترین موضوعات مربوط به ماده ۶ و یکی از اختلافات اصلی در رویه قضایی مراجع ملی کشورهای عضو کنوانسیون از یک طرف و رویه قضایی کمیسیون (سابق) و دیوان اروپایی از طرف دیگر بوده است. از یک سو در خصوص مراجع قضایی عمومی (مدنی و کیفری) و محاکم اداری (عمومی و تخصصی) اغلب ترکیب اعضای دادگاه،

33 - René Chapus.

34 - Actes de gouvernement.

35 - Mesures d'ordre intérieur..



موضوع دادرسی و نقش مدعی‌العموم (در محاکم کیفری و یا نماینده دولت<sup>۳۶</sup> در محاکم اداری فرانسه) و از سوی دیگر مسئله استقلال و بی‌طرفی مراجع و مقامات اداری (دارای برخی صلاحیتهای قضایی و اعمال مجازات) اختلاف نظر شدیدی فی‌مابین مراجع داخلی و رویه دیوان وجود دارد. حتی در کشور فرانسه با عنایت به وجود دو نظم قضایی عمومی (دیوان تمیز در رأس آن) و نظم قضایی اداری (شورای دولتی در رأس آن) این اختلاف نظر میان مراجع داخلی نیز وجود دارد. دیوان تمیز بیشتر تمایل دارد مقررات ماده ۶ حتی بر دعاوی که اطلاق قضایی بر آنها اغلب محل تردید قرار گرفته است، گسترده‌تر اعمال شود.<sup>۳۷</sup> از نظر شورای دولتی تا سالهای ابتدایی دهه ۱۹۹۰ مقررات مربوط به دادرسی منصفانه منحصر به دعاوی مطرح شده در مراجع قضایی (دادگاه در معنای مضیق) بود و شامل مراجع اداری (حتی آن دسته از این مراجع که دارای صلاحیتهای شبه قضایی هستند) نمی‌گردید.

اگر بحث در خصوص استقلال و بی‌طرفی "دادگاه"<sup>۳۸</sup> منطقی به نظر می‌رسد؛ و در خصوص برخی از مراجع انضباطی (در ادارات و اصناف) با صلاحیت اعمال مجازات علیه کارکنان و اعضا و هم چنین گروهی از نهادهای اداری (بعضی با عنوان مقامات اداری مستقل) با توجه به ترکیب اعضا و آیین رسیدگی در آنها، استقلال و بی‌طرفی (نسبت به قوه مجریه) قابل بحث است؛ اما این امر در خصوص مقامات اداری مانند وزیر، استاندار، فرماندار، شهردار و برخی مقامات اداری دیگر که در برخی از حوزه‌ها با رسیدگی به تخلفات شهروندان مبادرت به صدور حکم مجازات نیز می‌نمایند؛ حداقل در آنچه مربوط به استقلال

۳۶ - Commissaire du gouvernement، البته از نظر حقوق داخلی کمیسر دولت یکی از اعضای دادگاه اداری است که با ارایه گزارش نتایج خود به روشن‌تر شدن ابعاد مختلف دعوی کمک می‌نماید. اما این تفسیر با عنایت به شرکت وی در شور نهایی جهت اتخاذ تصمیم دادگاه از نظر دیوان اروپایی مغایر با اصل بی‌طرفی است.

۳۷ - حتی در مواردی، با اعمال مستقیم کنوانسیون، دیوان عالی فرانسه اعمال تضمینات ماده ۶ را فراتر از متن کنوانسیون و آنچه که رویه قضایی دیوان اروپایی تجویز نموده، مورد توجه قرار داده است.

۳۸ - نک به بخش مربوطه به حق دسترسی به دادگاه (شماره ۱-۱)، پاورقی شماره)

و بی‌طرفی عینی و ساختاری است، منطقی به نظر نمی‌رسد. چرا که مقامات اخیر بخشی از دولت و اداره هستند و تحت قاعده اطاعت سلسله مراتبی قرار دارند. البته شاید بتوان از استقلال و بی‌طرفی شخصی در انجام وظیفه (قضایی) در خصوص این افراد سخن گفت.

در خصوص ارزیابی استقلال دادگاه، دیوان دو ملاک ترکیب اعضا و نحوه تعیین آنها و وجود تضمیناتی را که در مقابل فشارهای خارج از مرجع رسیدگی بر آن، وجود دارد، را مورد اشاره قرار می‌دهد. این استقلال محدود به عدم وجود رابطه مرجع رسیدگی با طرفین دعوی نیست، بلکه استقلال از هر قدرت خارجی (خواه سیاسی و خواه ناشی از گروه‌های فشار) را شامل می‌گردد. استقلال مرجع رسیدگی واجد دو بعد استقلال شخص یا اشخاص حقیقی رسیدگی‌کننده (استقلال شخصی) و استقلال مرجع رسیدگی از حیث ساختار و سازمان (استقلال سازمانی) آن است. در اهمیت استقلال مرجع رسیدگی می‌توان به استناد دیوان به اندرز انگلیسی «عدالت نه تنها باید اعمال گردد، بلکه قرائن نیز باید نشان از اعمال آن داشته باشند»<sup>۳۹</sup>، اشاره نمود. بر همین اساس، دیوان صرف وجود یکی از اعضای دادگاه را که منجر به عدم تعادل بین طرفین دعوی می‌گردد، (بدون آنکه کارکرد وی را در جریان رسیدگی ناقض بی‌طرفی به شمار آورد)، نقض اصل بی‌طرفی دانسته است.<sup>۴۰</sup>

در ارتباط با اصل بی‌طرفی نیز می‌توان بی‌طرفی شخصی<sup>۴۱</sup> و فردی<sup>۴۲</sup> و بی‌عینی<sup>۴۳</sup> و عملی<sup>۴۴</sup> را در نظر گرفت. در مورد بعد اول، عدم پیش‌داوری قاضی یا شخص رسیدگی‌کننده به نفع یکی از طرفین دعوی فرض است. در واقع، فرض وجود بی‌طرفی شخصی یا فردی، اصلی است که فقط در صورت وجود دلیل مخالف، قابل خدشه یا رد است. در خصوص بی‌طرفی عینی یا عملی آنچه بیشتر

39 - « Justice must not only be done, it must also be seen to be done ».

40 - Kress c/ France, 7 juin. 2001.

41 - Personnelle.

42 - Subjective.

43 - Objective.

44 - Fonctionnelle.

ملاک عمل قرار می‌گیرد، ظواهر و قرائنی است که ناظر بر وجود یا عدم وجود سازمان و ساختار مستقل قضایی مرجع رسیدگی است.

رویه قضایی دیوان در خصوص بی‌طرفی عینی، در ابتدا گرایش به ارزیابی انتزاعی عناصر در اثبات بی‌طرفی قاضی یا عدم آن نشان داده است. اگر چه به این امر که آیا وجود چنین قرائنی، قاضی را در امر تصمیم‌گیری به جانب‌داری از یکی از طرفین سوق داده است یا خیر، نیز در ادامه مورد بررسی قرار می‌گرفت؛ اما به طور تقریباً سیستماتیک در صورت وجود این قرائن، دیوان حکم بر نقض اصل بی‌طرفی می‌داد. به عنوان مثال در تصمیم مورخه ۲۶ اکتبر ۱۹۸۴ در دعوی کوبر<sup>۴۵</sup> علیه بلژیک، به لحاظ عدم رعایت اصل جدایی مراحل سه‌گانه رسیدگی کیفری، یعنی مرحله تعقیب، تحقیق و رسیدگی در دادگاه و عدم توجه به لزوم رعایت قاعده «رد دادرسی»، دیوان رأی به نقض اصل بی‌طرفی مرجع رسیدگی می‌دهد. رویه اخیر طی سالهای بعد، تا حدی به سمت توجه به این امر که آیا این قرائن به طور واقعی و مؤثر در تصمیم قاضی نقش داشته‌اند یا خیر؛ تعدیل گردیده است. در واقع، از این پس، وجود این قرائن به تنهایی برای اثبات نقض بی‌طرفی کافی نیست، و جهت‌گیری مؤثر قاضی ملاک اصلی عمل خواهد بود. بر همین اساس دیوان رأی مورخه ۲۴ مه ۱۹۸۹ در دعوی علیه دانمارک، صرف وجود تصمیم قاضی رسیدگی‌کننده در مراحل قبلی را مؤید نقض بی‌طرفی تشخیص نداد.<sup>۴۶</sup>

البته در مواردی که قرائن و ظواهر به گونه‌ای باشند که فرض جانب‌داری وجود داشته باشد؛ صرف وجود آنها، به عنوان نقض بی‌طرفی تلقی خواهد گردید. مانند این که مرجع رسیدگی، خود مرجع صادرکننده حکم مورد اعتراض باشد و یا مرجع رسیدگی دارای وابستگی سازمانی باشد و این امر موجب تردید در بی‌طرفی گردد. البته شایان ذکر است تفکیک و تشخیص موارد یاد شده همیشه به سادگی میسر نخواهد بود.

45 - Cubber.

۴۶ - البته در دعوی مذکور به دلیل اینکه وجود چنین سابقه‌ای در رأی نهایی قاضی تأثیر تعیین‌کننده داشته است، در نهایت دیوان رأی به نقض بی‌طرفی دادگاه می‌دهد.

## ۲- تضمینات مربوط به حق دفاع

اگر چه در پاراگراف ۱ ماده ۶ اشاره صریحی به حقوق مربوط به دفاع نشده است؛ اما با اشاره به عبارت "به طور منصفانه"<sup>۴۷</sup> دیوان اروپایی اصول و قواعد کلی مربوط به حق دفاع را مورد شناسایی قرار داده است. از این اصول می‌توان به اصل «برابری امکانات دفاع»<sup>۴۸</sup> که برای اولین بار به وسیله کمیسیون اروپایی در نظر مورخه ۳۰ ژوئن ۱۹۵۹ (به طور ضمنی و با قید محتوی آن) و در رأی مورخه ۲۷ ژوئن ۱۹۶۸ دیوان در دعوی نومویستر<sup>۴۹</sup> (با قید صریح اصطلاح مزبور) به کار برده شد، اصل تقابل یا دوطرفه‌بودن دفاع<sup>۵۰</sup>، اصل لزوم مستدل بودن تصمیم مرجع رسیدگی<sup>۵۱</sup> و حق اطلاع و دسترسی به مفاد و مدارک پرونده اشاره نمود.

در واقع بدون رعایت موارد یادشده در جریان دادرسی امکان دفاع مؤثر از سوی طرفین وجود ندارد و بنابراین رعایت انصاف در رسیدگی صورت نخواهد پذیرفت. به عنوان دو مثال مهم در خصوص عدم رعایت اصل برابری توان دفاع و عدم رعایت اصل تقابل در دفاع می‌توان به نقش مدعی‌العموم در دعاوی کیفری و کمیسر دولت در دعاوی اداری اشاره نمود. در دعاوی کیفری رویه قضایی دیوان در خصوص نقش قضات داسرا در دادرسی در روندی تدریجی، طی بیش از ۲۵ سال و در سه مرحله، به سمت مغایر شمردن نقش این قضات با حقوق دفاع و در واقع با استقلال و بی‌طرفی در رسیدگی، حرکت کرده است.

در ابتدا عدم امکان دفاع در مقابل قضات داسرا مغایر با اصل توان برابری در دفاع تشخیص داده نشده است.<sup>۵۲</sup> سپس نقش مدعی‌العموم در دعوی از این حیث

47 - Equitablement.

48 - Egalité des armes.

49 - Neumeister.

50 - Principe du contradictoire.

51 - Motivation.

که وی به نوعی طرف دعوی است و از سویی در پذیرش یا عدم پذیرش فرجام خواهی محکوم علیه در مرحله تجدیدنظر شکلی اعلام نظر مشورتی می نماید، (و اغلب در مرجع رسیدگی از آن پیروی می گردد) موجب نقض بی طرفی اعلام شد.<sup>۵۳</sup> حتی دیوان در توسعه و تضمین مؤثر حق دفاع عدم امکان پاسخگویی به نماینده مدعی العموم پیش از اعلام ختم دادرسی را ناقض اصل برابری در توان و امکان دفاع و هم چنین اصل دوطرفه بودن دفاع برشمرد.<sup>۵۴</sup>

این رویه مورد انتقاد مراجع عالی قضایی ملی قرار گرفته است. در واقع اگر در مرحله بدوی و پژوهشی رسیدگی عدم رعایت بی طرفی با عنایت به نقش قضات دادسرا در دعوی قابل تصور است؛ اما این امر در مرحله رسیدگی شکلی در مرجع تمیز عملاً به نحو بسیار استثنایی ممکن است وجود داشته باشد. در واقع در این مرحله نماینده عموم در نقش طرف دعوی ظاهر نمی شود.<sup>۵۵</sup>

همین امر درخصوص حضور کمیسر دولت در محاکم اداری منجر به محکومیت کشور فرانسه در نقض بی طرفی گردیده است. اگر چه استدلال حقوق داخلی در تبیین نقش وی و عدم تأثیر آن در رأی دادگاه اداری<sup>۵۶</sup> در عمل و برخلاف ظواهر امر، تا حدی منطقی به نظر می رسد؛ اما دیوان براساس همین ظواهر و با استناد به اندرز انگلیسی «عدالت نه تنها باید اعمال گردد، بلکه قرائن

۵۳ - نک به رأی مورخه ۳۰ اکتبر ۱۹۹۱ دیوان در دعوی *Borgers c/ Belgique*

۵۴ - نک به رأی دیوان در ۲ فوریه ۱۹۹۶ در دعوی *Vermeulen c/ Belgique* بر همین اساس دیوان عالی فرانسه با مقاومت در برابر چنین رویه ای اعلام نموده است که هیچ مقرره قانونی، مخبر پرونده (*Rapporteur*) را ملزم به ارائه گزارش پرونده و پروژه رأی (ارایه شده به دادگاه جهت تصمیم گیری) به اشخاص دیگر (من جمله طرف دعوی) ننموده است. و ارایه گزارش دعوی به مدعی العموم و عدم ارایه گزارش مخبر به طرفین دعوی مغایر بی طرفی محسوب نشده است. نک به رأی دیوان نقض در مورخه ۶ مارس ۲۰۰۱ در دعوی

۵۵ - در این خصوص نک به: *Code de la Convention européenne des droits de l'homme*, Litec, 2004, p. 95.

۵۶ - براساس مقررات و رویه حاکم، نقش کمیسر دولت بیشتر ارایه نتایج خود از پرونده به دادگاه مانند نقش کارشناس در روشن کردن بیشتر جزئیات دعوی جهت صدور رأی دادگاه است و حضور وی در شور نهایی رأی گیری نیز ناشی از این است که مطابق قانون وی عضوی از دادگاه است.

نیز باید نشان از اعمال آن داشته باشند» حضور وی در شور دادگاه را ناقض بی‌طرفی دانسته است.<sup>۵۷</sup>

به نظر می‌رسد آنچه در این جا مورد نظر دیوان است، صرفاً رعایت فرمالیسم و برخی قواعد در آیین دادرسی نیست، بلکه اثری است که این امر در حصول به نتیجه نسبتاً صحیح و منصفانه در ماهیت دعوی خواهد داشت. به عنوان مثال شورای دولتی فرانسه عدم دسترسی دو طرف دعوی به گزارش مخبر پرونده را ناقض اصل «برابری در امکانات دفاع» ندانسته است؛<sup>۵۸</sup> اما به روشنی چنین استدلالی مغایر با اهداف تضمینات مربوط به آیین دادرسی به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر اهمیت این اصل در اثری است که می‌تواند در رهنمون کردن طرفین به امکان دفاع مؤثرتر و رعایت انصاف در رسیدگی داشته باشد، و صرف برابر نگاه داشتن طرفین در عدم آگاهی از مفاد پرونده مدّ نظر نبوده است.

### ۳ - حق علنی بودن رسیدگی

با توجه به وجود منافع شخصی (برای طرفین دعوی) و جمعی و عمومی مرتب بر آگاهی عموم از امر دادرسی، و این امر که رسیدگی علنی، خود می‌تواند مؤید و نشانگر و جلوه اعمال عدالت، رعایت انصاف به طور عام و رعایت مجموعه تضمینات مربوط به حق بر دادرسی منصفانه به طور خاص باشد؛ شاید بتوان تضمین علنی بودن دادرسی را یکی از عناصر بنیادین عدالت و دادگستری و هم‌چنین حق بر دادرسی منصفانه به شمار آورد. در اهمیت این اصل، دیوان از رسیدگی علنی و اعلان رأی دادگاه (به اعتبار اینکه احقاق حق و اعمال دادگستری تنها به انجام امر رسیدگی به دعوی نیست؛ بلکه لازم است هرکس

۵۷ - نک به رأی مورخه ۷ ژوئن ۲۰۰۱ در دعوی Kress c/ France.

۵۸ - نک به رأی مورخه ۳ دسامبر ۱۹۹۹ شورای دولتی در دعوی Leriche, رأی مورخه ۴ فوریه ۲۰۰۰ در دعوی Bartoletti, و هم‌چنین رأی مورخه ۲۶ آوریل ۲۰۰۰ در دعوی Laclaverie.

بتواند از آن آگاهی یابد و آنرا مشاهده نماید) به‌عنوان اصل بنیادین یاد می‌نماید.<sup>۵۹</sup>

این حق شامل دو بخش است که به ترتیب مسئله علنی بودن دادرسی و اعلان رأی مرجع رسیدگی‌کننده است. قسمت اخیر پاراگراف ۱ ماده ۶ به مواردی که دادگاه می‌تواند رسیدگی را غیرعلنی نماید، اشاره نموده است. مطابق آن «... دسترسی مطبوعات و مردم به جلسه دادگاه می‌تواند به طور کلی یا جزئی در جهت رعایت اخلاق، نظم عمومی یا دفاع ملی در یک جامعه دموکراتیک، یا هنگامی که منافع صغار و یا حمایت از زندگی خصوصی طرفین دعوی اقتضا نموده، یا در موردی که دادگاه مطلقاً ضروری تشخیص دهد، که در اوضاع و احوال خاصی، علنی نمودن ماهیتاً واجد آسیب رساندن به منافع [فردی و عمومی متصور برای] دادگستری باشد؛ ممنوع گردد.»

استثنائات یادشده محدود به جریان دادرسی و مباحث و مذاکرات مطروحه در دادگاه است و قابل تسری به اعلام عمومی (اعلان) حکم نخواهد بود. در تأیید این امر دیوان هرگونه محدودیت (حتی ضمنی) را در این خصوص رد کرده است.<sup>۶۰</sup>

علاوه بر مواردی که با استناد به دلایلی، رویه قضایی دیوان در شمول ماده ۶ به برخی از دعاوی از نظر حقوق داخلی مورد انتقاد قرار گرفته است؛<sup>۶۱</sup> در برخی دعاوی (مانند دعاوی انضباطی مربوط به اصناف) با استناد به اثرات سوء آن، لزوم اعلان رأی این مراجع انتقاد رویه قضایی داخلی را به دنبال داشته است.<sup>۶۲</sup>

59 - 24 nov. 1997, Werner C/ Autriche.

60 - 28 juin 1984, Campbell et Fell c/ Royaume-Uni.

۶۱ - نک به بخش مربوط به قلمرو اعمال ماده ۶ در این مقاله.

۶۲ - شورای دولتی فرانسه با استناد به این که اعمال مجازاتهای انضباطی مربوط به یک صنف محدود به روابط درون آن است و علنی نمودن رسیدگی می‌تواند با نشان دادن علنی ضعفهای برخی از اعضایش منجر به بی‌اعتباری آن صنف گردد، آن را مورد انتقاد قرار داده است. نک به گزارش فرانسه در هفدهمین گردهمایی شورا های دولتی و دادگاه های عالی اداری اتحادیه اروپا در وین ( ۸ - ۱۰ مه ۲۰۰۰ ).

#### ۴- رعایت مهلت منطقی رسیدگی

همانند آن چه در خصوص حق دسترسی به دادگاه، در جهت مؤثر بودن سایر عناصر مربوط به حق یک دادرسی منصفانه گفته شد، در این مورد نیز، عدم رعایت این حق، نتیجه دادرسی را فاقد اثر لازم در زمان مناسب خواهد نمود. پیچیدگی سیستمهای حقوقی و یا تکنیکی بودن برخی دعاوی، عدم سازماندهی صحیح و مناسب دادگستری، لزوم دخالت مراجع قضایی یا اداری متعدد در جریان رسیدگی و عدم وجود نیروی تخصصی مناسب (از نظر کمی و کیفی)، را می‌توان از عواملی بر شمرد که سبب کند گردیدن جریان دادرسی می‌باشند. حتی در کشورهای اروپایی عضو کنوانسیون این معضل تا حد قابل توجهی وجود دارد. بسیاری از آرای کمیسیون و دیوان اروپایی حقوق بشر در حوزه ماده ۶ و محکومیت کشورهای عضو مربوط به عدم رعایت این مهلت منطقی بوده است. به عنوان مثال در برخی از دعاوی<sup>۶۳</sup> دوره رسیدگی به پرونده بین ۱۰ تا ۱۵ سال بوده است.<sup>۶۴</sup> بر همین اساس در ماده ۶ کنوانسیون به لزوم رعایت مهلتی منطقی در رسیدگی به دعوی تصریح گردیده است

اما میزان این مهلت منطقی کدام است و بر چه اساسی تعیین می‌گردد؟ به عبارت اخری، ملاک منطقی یا غیرمنطقی بودن مهلت چیست؟ در پاسخ به این سؤال دیوان در آرای خود به ملاکهایی از قبیل میزان پیچیدگی و یا سادگی دعوی، اهمیت زمان برای خواهان در تحصیل یک تصمیم (مثلاً در مورد اخراج یا تعلیق یک مستخدم و یا در موارد دادرسی فوری)، رفتار خواهان و در طرف مقابل نحوه برخورد و رسیدگی دعوی به وسیله مراجع و محاکم صالح، اشاره نموده است.

۶۳ - البته این دعاوی بیشتر در حوزه‌هایی است که دولت و اداره به عنوان یکی از طرفین دعوی حضور دارند. به عنوان مثال می‌توان به دعاوی مربوط به سلب مالکیت (خصوصی) جهت طرحهای عمومی که اغلب دارای مراحل مختلف رسیدگی در مراجع اداری، محاکم اداری و محاکم عمومی دادگستری است؛ اشاره نمود. همین‌طور می‌توان به مواردی اشاره نمود که حضور مراجع دیگر در دعوی با صدور برخی از قرارها، مانند قرار کارشناسی یا قرار اناطه از سوی دادگاه رسیدگی‌کننده صورت می‌گیرد.



در خصوص نحوه محاسبه زمان از حیث ابتدا و انتهای دادرسی نیز رویه قضایی دیوان متأثر از نوع دادرسی متغیر است. در حوزه دعاوی مدنی ابتدای مهلت از زمانی است که دعوی به خواننده جهت حضور در دادگاه ابلاغ می‌گردد. و در دعاوی کیفری این زمان از هنگامی آغاز می‌گردد که ظن و اتهام مطرح شده در وضعیت مظنون یا متهم دارای تأثیر مهم و جدی باشد. انتهای مهلت نیز روز اطلاع خواهان از تصمیم قطعی است؛ چنانچه طرفین در جلسه صدور رأی حاضر باشند همان روز و در غیر این صورت روز ابلاغ رأی به وی خواهد بود. در دعاوی مدنی این مهلت ممکن است به امر اجرا نیز تسری یابد. اما چنانچه تأخیر در اجرا ناشی از عمل محکوم‌له باشد؛ دوره مذکور در محاسبه مهلت منطقی به حساب نخواهد آمد.

#### ب- تضمینات منحصر به دادرسی کیفری

همان‌گونه که در پیش آمد علاوه بر تضمینات عامی که حاکم بر نحوه رسیدگی در کلیه دعاوی، اعم از کیفری، مدنی و اداری است؛ گروهی از تضمینات به طور خاص در مورد دعاوی حوزه کیفری براساس تفسیر کمیسیون و دیوان اروپایی در پاراگراف‌های ۲ و ۳ ماده ۶ پیش‌بینی گردیده است. این تضمینات منحصر به دعاوی کیفری در مفهوم مضیق و آن چه که در حقوق داخلی از آن به عنوان آیین دادرسی کیفری نام برده می‌شود، نیست و کلیه دعاوی که واجد ملاک‌های بیان شده در خصوص حوزه کیفری ماده ۶ باشند، مشمول اعمال این تضمینات خاص خواهند بود.

مطابق پاراگراف‌های مزبور:

«هر متهم به ارتکاب یک بزه، تا هنگامی که مجرمیتش به طور قانونی احراز نگردیده باشد، بی‌گناه فرض می‌گردد»

« هر متهمی حق دارد به ویژه به :

- مطلع گردیدن از ماهیت و سبب اتهام مطرح شده علیه خود با زبان قابل فهم وی و در کوتاه‌ترین زمان.

- در اختیار داشتن زمان و تسهیلات ضروری جهت آماده سازی دفاع از خود.

- انجام شخصی دفاع و یا استفاده از کمک یک [وکیل] مدافع به انتخاب خود، و چنانچه امکان مالی اخذ وکیل نداشته باشد، در صورتی که احقاق عدالت اقتضاء نماید امکان برخورداری از کمک یک وکیل تسخیری رایگان.

- مورد سؤال قراردادن مستقیم یا غیرمستقیم شهود طرف مقابل و امکان احضار و مورد پرسش قرار دادن شهود خود در همان شرایطی که در خصوص شهود طرف مقابل وجود دارد.

- امکان همراهی رایگان یک مترجم، در صورت عدم آشنایی با زبان مورد استعمال در دادگاه و یا عدم تکلم به آن زبان.

با عنایت به مفاد مقررات یاد شده، تضمینات یاد شده را می‌توان تحت عناوین "اصل برائت"، و "حقوق دفاع"، خلاصه و تقسیم بندی نمود.

سؤال مطرح در این خصوص آنست که از چه زمانی شخص متهم (یا مظنون) از این تضمینات برخوردار خواهد بود؟ پاسخ رویه قضایی به این پرسش گستره‌ای فراتر از محدوده آیین دادرسی کلاسیک را دربرمی‌گیرد. به عنوان مثال در خصوص اصل برائت، براساس نظر دیوان، رعایت آن حتی قبل از مرحله مقدماتی دادرسی ضروری است.<sup>۶۵</sup>

آنچه که در مورد حقوق مربوط به دفاع قابل ذکر به نظر می‌رسد، تمایل دیوان در تفسیر موسع و رویه‌گسترش این تضمینات است. تا حدی که این امر موجب انتقاداتی از سوی رییس فقید دیوان آقای پوتیتی در جریان صدور رأی مورخه ۱۳ فوریه ۲۰۰۱ در دعوی Krombach علیه فرانسه گردید. در این دعوی، دیوان تمیز فرانسه (دیوان عالی کشور) حق استفاده از وکیل را در جریان فرجام خواهی به متهمی که در جریان رسیدگی حاضر نشده بود، اعطا ننمود. دیوان اروپایی چنین ضمانت اجرایی را سنگین و نامتناسب با عمل عدم حضور در زمان مقرر در دادگاه، و مخالف با حق دفاع مؤثر دانست و رأی به محکومیت فرانسه داد. از نظر

۶۵ - در رأی مورخه ۱۰ فوریه ۱۹۹۵ در دعوی Allenet de Ribemont علیه فرانسه، دیوان دادن نسبت "دستوردهنده ارتکاب جرم" را به شخص، از سوی وزیرکشور و مسئولان پلیس کشور در جریان یک کنفرانس مطبوعاتی و قبل از شروع رسیدگی به پرونده شخص مزبور در دادگاه، مغایر اصل برائت عنوان نمود.

آقای پوتیتی این رأی و شناسایی ضمنی حق حضور یا عدم حضور متهم در زمان دلخواه وی موجبات تضعیف دادگستری و به تبع آن حکومت را در اعمال نظم فراهم خواهد نمود. البته به نظر می‌رسد می‌توان ضمانت اجرای مناسب‌تری را در عدم رعایت مقررات آیین دادرسی از سوی متهم با حفظ حق دفاع وی پیش‌بینی نمود.

علاوه بر موارد پیش‌بینی شده در بالا لازم است به موارد مصرح در مواد ۱-۲ و ۴-۱ پروتکل الحاقی در خصوص حق داشتن رسیدگی دومرحله‌ای<sup>۶۶</sup> و حق برخورداری از قاعده عدم اعمال دو مجازات برای یک جرم<sup>۶۷</sup> اشاره نمود. نکته حائز اهمیت آن است که، اصولاً امکان جمع مجازاتهای کیفری با مجازاتهای غیرکیفری (به ویژه اداری) وجود خواهد داشت؛ اما در مواردی که یک مجازات اداری (با لحاظ تفسیر مستقل حوزه کیفری ماده ۶ کنوانسیون و در نظر گرفتن معیارهای عینی و مادی در کیفری تلقی نمودن یک مجازات وسیله دیوان)، کیفری تلقی گردد<sup>۶۸</sup>، جمع مجازات یاد شده با یک مجازات کیفری دیگر بر خلاف قاعده یاد شده خواهد بود.

علاوه بر موارد یاد شده رویه قضایی دیوان به تضمینات دیگری براساس تفسیر موسع ماده ۶ و ناشی از ضرورتها و اقتضائات جدید در حوزه‌های مختلف، تصریح نموده است، که از آنها به عنوان تضمینات ضمنی یاد می‌گردد. از این موارد می‌توان به لزوم "اجرای تصمیم دادگاه" اشاره نمود که علی‌الاصول در زمره مراحل دادرسی در معنای مضیق نیست و اغلب پس از ختم دادرسی و صدور حکم است که اجرای آن صورت می‌پذیرد. دیوان با استناد به این که، عدم اجرای

۶۶ - اگر چه این تضمین در پروتکل یاد شده در عداد تضمینات کیفری قرار گرفته است، و کشورهای عضو تعهدی در استقرار رسیدگی دومرحله‌ای در خصوص دعوی غیرکیفری ندارند؛ اما همان‌گونه که قبلاً بیان شد، رسیدگی دومرحله‌ای به عنوان یک اصل کلی حقوق، از دیرباز رویه حاکم در خصوص قریب به اتفاق انواع دعوی و سیستمهای مختلف حقوقی بوده است.

67 - *Non bis in idem*.

۶۸ - نک به بخش ۲، مبحث مربوط به قلمرو کیفری ماده ۶.

حکم، دادرسی منصفانه را فاقد اثر خواهد نمود؛ این تضمین را نیز در مجموعه تضمینات مربوط به حق دادرسی منصفانه قرار داده است.<sup>۶۹</sup>

در خاتمه و با عنایت به آنچه در بالا مورد اشاره قرار گرفت؛ تحول و پیشرفت به سوی حمایت قضایی مؤثر از حقوق بشر با استفاده از یک آیین دادرسی مناسب و منصفانه و در قالب مجموعه‌ای از تضمینات تحت عنوان "حق برخورداری از دادرسی منصفانه"، بسیار چشمگیر بوده است. اما نباید مشکلات و انتقادهای بعضاً قابل تأملی را که در خصوص این موضوع وجود دارد، فراموش نمود. از یک سو عدم انسجام رویه قضایی دیوان و ویژگی شناور بودن آن در راستای توسعه و گسترش بیشتر قلمرو ماده ۶ در حمایت از حقوق افراد، به نوعی منجر به در خطر قرار دادن اصل امنیت حقوقی و قضایی گردیده؛ و از سوی دیگر نگرش موردی دیوان مانع از ارائه یک تئوری عمومی در خصوص رژیم حقوقی مربوط به آیین دادرسی، (حتی تا حدودی در مورد دعاوی یک حوزه خاص) براساس مقررات ماده ۶ شده است. مشکل اخیر امر تنظیم و سازگاری سیستمهای حقوقی داخلی کشورهای عضو را مطابق با الزامات ماده مزبور با مشکل مواجه نموده است، تا حدی که برخی از نویسندگان موضوع حذف دیوان رویایی را مطرح کرده‌اند.<sup>۷۰</sup> با لحاظ معضلات یاد شده و مشکلاتی که حجم بیش از حد دعاوی مربوط به اعمال حق یاد شده علیه کشورهای عضو نزد دیوان، ایجاد نموده است، برخی پیشنهاد اصلاح ماده ۶ را راه‌حل موضوع می‌دانند.

در حال به نظر می‌رسد، توجه بیشتر دیوان به سیستمهای حقوقی ملی کشورهای عضو و شناخت تقسیمات و برخی نهادهای حقوقی خاص یک سیستم داخلی، و برخی ضرورتها در تعدیل نحوه اعمال تضمینات یادشده در مورد قلمرو دعاوی مشمول آن و همین طور زمان اعمال آنها از حیث مراحل مختلف دادرسی (به ویژه آنچه مربوط به دعاوی کیفری و مراحل سه‌گانه تعقیب، تحقیق و

۶۹ - دیوان در رأی مورخه ۱۹ مارس ۱۹۹۷ در دعوی Hornsby علیه یونان، سه محور کلی برای حق دادرسی منصفانه تعیین نموده است: دسترسی به دادگاه، دادرسی مناسب و اجرای مؤثر تصمیم دادگاه.

70 - Haïm V., *Faut-il supprimer la Cour EDH ?* D. 2001, *Chroniques*, p. 2988.

رسیدگی است و یا درخصوص اعمال مجازات‌های اداری<sup>۷۱</sup> می‌تواند در هماهنگی سریع‌تر و مناسب‌تر حقوق داخلی با حقوق اروپایی در این حوزه مؤثر باشد. این تدابیر شاید در جهت تعدیل برخی نظریات در اعمال مطلق<sup>۷۲</sup> و یا عدم اعمال مطلق این مقرره<sup>۷۳</sup> و همین‌طور برطرف نمودن نگرانی‌هایی مؤثر باشند که از یک سو به طور عام در خصوص آینده رابطه حقوق داخلی کشورهای عضو کنوانسیون و حقوق اروپایی حقوق بشر در این مورد وجود داشته است، و از سوی دیگر به طور خاص در مورد رابطه میان رویه قضایی داخلی و اروپایی وجود دارد.

۷۱ - پروفیسور فرانک مدرن معتقد است، تسری مطلق قواعد مربوط به دادرسی منصفانه (که علی‌الاصول بر اساس ساختار محاکم و عملکرد قضایی در مفهوم خاص آن تنظیم شده است)، به دعاوی اداری و مجازات‌های اداری مناسب نخواهد بود. در واقع ساختار و سازمان این مراجع و نیروی انسانی آن برای رسیدگی قضایی سازگار نیست و ظرفیت و توانایی‌های لازم را در این خصوص ندارد، و از سوی دیگر تغییر و اصلاح آن به سمت قضایی نمودن رسیدگی در این مراجع، با هدف غیرقضایی و غیرکیفری کردن برخی از دعاوی (با اعطای صلاحیت‌های قضایی و اعمال مجازات به مقامات و نهادهای اداری) مغایر خواهد بود. نک:

Moderne F, *Sanctions administratives*, RFDA (Revue français de droit administratif), 2002, pp. 483-495.

۷۲ - خانم پروفیسور دلماس مارتی از اساتید مشهور حقوق کیفری فرانسه معتقد است که جهت جلوگیری از خودکامگی در مقامات و نهادهای اداری لازم است اصول حاکم بر دعاوی کیفری بر رژیم حقوقی مجازات‌های اداری نیز اعمال گردد. نک:

Demas-Marty M. et Teitgen-Colly C., *Punir sans juger ? Economica*, 1992, p. 156.

۷۳ - ژان کلود بونیشو استاد حقوق اداری دانشگاه سوربن و از مشاوران ارشد شورای دولتی و کمیسر دولت در محاکم اداری معتقد است، مقررات ماده ۶ ناظر به محاکم در مفهوم مضیق و کلاسیک است و قابل اعمال بر برخی نهادهای اداری (بعضاً به طور نسبی مستقل از اداره) نمی‌شود که دارای صلاحیت‌های قضایی یا شبه‌قضایی هستند و گاه از برخی از آنها به عنوان مراجع یا دادگاه‌های اداری اختصاصی یاد می‌گردد. نک :

Bonichot J-C., *Devoir d'agir ou droit de ne pas agir : l'Etat entre les exigences de l'ordre public et celles du droit européen*, AJDA, n° hors série, 1999. p. 86.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی